



دولت

«آغازین روزهای جنگ را جسورانه به تجربه نشست است و تنها کسی که در آن رفتارهای ظاهراً غیر عاقلانه و در واقع عمیق و تأثیرگذار یاریش داد و دلگرمش کرد، شهید رجائی بود. هم او که تواضع و عقلانیت، سادگی و قاطعیت را به شکل بدیعی در کنار هم و بدون ذره‌ای تظاهر و ریا فراهم آورده بود.»

«راز ماندگاری رجائی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین رسول منتجب‌نیا

رجائی و ویژگی‌هایی داشت که مردم به آن گرایش فطری دارند...

تصویر و شمای کلی را که از شهید رجائی در ذهن شما مانده است، بیان کنید.

سیمایی که از شهید رجائی در ذهن من نقش بسته، فراموش نشدنی است. او انسانی بود با ایمان، با اراده‌ای قوی و راسخ و در عین حال وارسته، خاکی، متواضع، عاقل، خردمند و مردمدار. ایمان او سبب می‌شد که خود را مقلد محض امام ببیند و دستورات ایشان را موبه مواجرا کند و در این امر کوچک‌ترین تخطی و مسامحه‌ای در کارش نباشد. او در امور مختلف تلاش می‌کرد بر اساس احکام الهی و آن گونه که مرضی خداوند است عمل و این احکام را در قالب حکومت و دولت اسلامی پیاده کند. او به عنوان اولین الگو و نمونه خاکی بودن و مردمی بودن، در خدمت مردم قرار گرفت و پیوسته خود را خدمتگزار مردم می‌دانست و رفتار او از زمانی که معلم بود تا وقتی که وزیر و نخست‌وزیر و رئیس جمهور شد، کوچک‌ترین تغییری نکرد و ذره‌ای کبر و نخوت و غرور در او دیده نشد. آن هم در زمانی که با فردی مثل بنی صدر مواجه بود که به اعتقاد من مظهر کبر و غرور بود. خرد و عقلش بر هر نکته دیگری پیشی داشت، در امور رعایت اعتدال را می‌کرد و هماهنگی و انسجام را سرلوحه برنامه‌ها و اعمال خود قرار می‌داد و در برابر همه مخالفان با متانت و وقار کار خود را انجام می‌داد. مجموعه این ویژگی‌ها از او شخصیتی اسطوره‌ای و الگو ساخت به نحوی که هم در زمان حیات مورد علاقه امام و مردم بود و هم پس از شهادتش که سند حقانیت و سلامتی اوست، برای همیشه تبدیل به الگو و اسوه‌ای جاودانه شد.

شهید رجائی در مواجهه با مسئولیت و مردم، بنیانگذار مکتب نوینی بود. به نظر شما از مقطع شهادت ایشان تا امروز، دولتهایی که مسئولیت اداره کشور را پذیرفتند تا چه پایه توانستند از او پیروی کنند و اگر نکردند، دلایل این امر چه بود؟

به اعتقاد من شرایط در شکل‌گیری شخصیت افراد بسیار مؤثر است.

مرحوم رجائی توانسته بود از تمامی عوامل مکانی، زمانی، مردمی، حمایت‌های حضرت امام (ره) و مردم نهایت بهره‌برداری را در جهت ارائه طرح و الگوی جدیدی برای اداره کشور ارائه کند. این که دولتهای بعدی تا چه حد توانستند خود را با این الگوها تطبیق دهند، از آنجا که نباید مطلقاً گرا بشیم، نمی‌توانیم بگوییم که شهید رجائی بالاترین ظرفیت مدیریتی و حکومتی اسلامی است، بلکه این حکومت می‌تواند در ابعاد مختلف از ظرفیت‌های بسیار بالاتری برخوردار باشد. سخن ما این است که شهید رجائی از جامعیتی برخوردار بود که در آن شرایط خاص توانست الگوی جدیدی را به عنوان حکومت دینی ارائه کند. آنهایی که پس از او آمدند ممکن است در بسیاری ابعاد از او جلوتر باشند. مثلاً تحصیلات بالاتر یا تجربیات ارزنده‌تری داشته باشند و یا قدمت مدیریتی‌شان بیشتر باشد ولی هیچ‌یک از مدیران پس از رجائی، جامعیت او را نداشتند. ویژگی‌های جامعیتی را که نام می‌برید، بیان کنید. او در جای خودش با کمال قاطعیت برخورد می‌کرد و در جای خودش نهایت صبوری و متانت را داشت. در جایی فروتنی و تواضع را پیشه

خود می‌ساخت و در جایی چون سازمان ملل با اقتدار می‌ایستاد و با ارائه آثار و مدارک شکنجه، آمریکا و رژیم وابسته به او را رسوا می‌کرد. به نظر شما این جامعیت ریشه در چه خصیصه‌هایی دارد؟ چنین قاطعیتی نشأت گرفته از ایمان راسخ او بود. تمام کسانی هم که قبل از انقلاب با او آشنا بودند می‌گفتند که در برابر مأمورین ساواک هم همین قاطعیت و صلابت را داشته است. این گونه برخورد‌ها در واقع فروغ و آثار و ثمرات اعتقاد دینی و ایمان راسخ است که اگر در فردی وجود داشت، در مواقع مختلف ثمر می‌دهد و ظهور و بروز پیدا می‌کند. من عوامل جامعیت رجائی را دو چیز می‌دانم، یکی دینداری و دیگری عقلانیت. ایمان راسخ و درایت ویژه‌ای که خداوند در وجود او نهاده بود، حاصل این ویژگی‌هاست. دولتهای بعد از او ممکن است در بسیاری از ابعاد از او جلوتر و قوی‌تر بوده باشند، ولی در مجموع جامعیت رجائی چیزی است که من در هیچ کدام از آقایان ندیدم.

و نکته مهم پیشگامی ایشان است. بله به تعبیر قرآن سابقون السابقون، اولئك المقربون نکته اصلی است. کسانی که پیشتر از او آمدند، در برخی موارد، بدیهی است که از منزلت و قرب بیشتری برخوردارند. شهید رجائی زمانی زمام امور را در دست می‌گیرد که انقلاب شده، دولت موقت آمده و رفته و بعد هم رئیس جمهوری با ویژگی‌های بنی صدر روی کار آمده است. در این شرایط فردی می‌آید و این فضا را می‌شکند و تمامی عوامل را که سد راه اجرای احکام اسلامی هستند، در حد توان خود کنار می‌زند، بر قامت یک اندیشه آرمانی، کسوت اجرائی و عملی می‌پوشاند و آنچه را که حضرت امام به عنوان تئ و برنامه حکومت اسلامی مطرح می‌سازند، تا آنجا که شرایط و توان او امکان می‌دهد پیاده می‌کند. این ابتکاری جدید بود که شهید رجائی آغاز کرد و انجام داد. آیا امروز می‌توان فردی با جامعیت شهید رجائی را فرض کرد؟

با بی‌سیم خبر دادند که هوایمای ایشان نشست است. من همراه عده‌ای به استقبال او رفتیم. وقتی آمد گفتیم سفره را بچینیم. گفت که نماز ظهر و عصرش را نخونده است و همراه سه چهار نفر از وزرا که معلوم می‌شود وضو گرفته بودند روی زیلوی پشت سر یک سر باز نیروی هوایی که به نماز ایستاده بود، ایستادند. من آن سر باز را می‌شناختم. بچه متدینی بود، ولی آقای رجائی و دیگران او را نمی‌شناختند. بنی صدر این صحنه را که دید جوش آورد

اگر هم آن جامعیت را داشته باشد، در واقع گوی سبقت از شهید رجائی است که از همگان ربوده است و این اوست که این طرح را در انداخته است و دیگران از او تأسی می‌کنند و این نکته بسیار مهمی است.

نزدیک به ربع قرن از شهادت شهید رجائی می‌گذرد. نسل دوم و سوم انقلاب حضور او را درک نکرده‌اند، با این همه در سطح جامعه و به ویژه در میان نسل جوان، گرایش خاصی به منش و شیوه ایشان مشاهده می‌شود. به نظر شما راز این ماندگاری در چیست؟ مردم ضمن این که علاقه دارند جامعه‌شان بر اساس نظم و ترتیب و شفاف‌تر باشند، بیشتر مورد علاقه مردم قرار می‌گیرند. مردم در دوران شهید رجائی با همه وجودشان احساس می‌کردند که رجائی آدم صادقی است، راست می‌گوید، حکومت را برای ارضای عطش قدرت طلبی نمی‌خواهد، برای رسیدن به قدرت تلاش نمی‌کند و مسئولیت‌ها را به عنوان وظیفه به عهده می‌گیرد. مردم، اینها را با تمام وجودشان احساس می‌کردند و لذا به او علاقه داشتند. حالا هم مردم به دنبال چنین الگویی هستند. آنها می‌خواهند که حاکمان و مسئولان با آنها شفاف سخن بگویند و صادق باشند، واقعیت‌ها را آن گونه که هست بیان کنند و از فریب و تزویر و ارائه گزارشهای غیرواقعی منبذ کنند. این طبع انسان است. انسان از دروغ متنفر است، حتی خود دروغگو هم از خودش بدش می‌آید، ولی به هر حال با انگیزه‌هایی متراکم این کار می‌شود. این، امر طبیعی و وجدانی است. مردم به دنبال چنین حاکمانی می‌گردند. رجائی حرفه‌ایی را می‌زد که از عمق وجودش برمی‌خاستند و بنابراین مردم به او علاقه‌مند شدند و زندگی رجائی الگو و اسوه‌ای برای دولت اسلامی شد. این چیزی نیست که به شخص شهید رجائی مربوط باشد. مردم اساساً نسبت به این ویژگی‌ها، گرایش فطری دارند. اگر مسئولین بخواهند در خاطر مردم و تاریخ، ماندگار باشند و همان محبوبیتی را که رجائی داشت، کسب کنند، باید به چیزهایی که رجائی به آنها عمل می‌کرد عمیقاً معتقد باشند و سپس به آنها عمل کنند

آشنایی شما با شهید رجائی از چه مقطعی بود؟ قبل از انقلاب دورادور با اسم و ویژگی‌های اخلاقی او کم و بیش آشنا بودم. پس از انقلاب که وارد مسائل حکومتی شدیم با چهره رجائی آشنا بودم، ولی برخوردی نداشتیم. ایشان در وزارت آموزش و پرورش مشغول خدمت بود و من هم کارهای دیگری داشتم. در سال ۵۸ پایگاه وحدتی دزفول چند برخورد نزدیک با او داشتم که برام جالب بود و فراموش نشدنی. اما خاطراتم از او عمدتاً به دوران جنگ و سال ۵۹ برمی‌گردد. شهید رجائی سفرهای متعددی به خوزستان داشت و چند نوبت با هم مکالمه حضوری و چندین بار مکالمات تلفنی داشتم. چند روزی پس از آغاز جنگ که هنوز ستاد جنگ تشکیل نشده و آقایان نیامده بودند که در آنجا مستقر شوند، من از سوی



مردم در دوران شهید رجائی با همه وجودشان احساس می‌کردند که رجائی آدم صادقی است، راست می‌گوید، حکومت را برای ارضای عطش قدرت‌طلبی نمی‌خواهد، برای رسیدن به قدرت تلاش نمی‌کند و مسئولیت‌ها را به عنوان وظیفه به عهده می‌گیرد. مردم، اینها را با تمام وجودشان احساس می‌کردند و لذا به او علاقه داشتند. حالا هم مردم به دنبال چنین الگویی هستند

کارخانجات و حوضچه‌های پرورش ماهی و نزدیک غروب برگشتیم. من رفتم وضو بگیرم که نماز مغرب را بخوانم. آمد یقه مرا گرفت که، «آقا آوردیم که محتاج آقای دیگری نباشیم. تا وقتی که می‌شود نماز را به جماعت خواند فرادی خواندن آن غلط است.» پادش به خیر آن شب تادیر وقت با هم حرف زدیم. قیافه و حرکاتش، قیافه و حرکات معلم ساده‌ای بود که به دیدن دوستانش آمده است. خاطراتی را از روزهای نخست جنگ ذکر کنید.

تازه ستاد جنگ تشکیل شده بود که هیئتی مرکب از آقایان منتظری، طاهری اصفهانی، شیخ حسن ابراهیمی آمدند پیش ما. من منزل کوچکی داشتم که آن را تخلیه کرده و به ستاد جنگ رفته بودم، چونی خانه دائماً زیر موشک باران بود. قبلاً هم آقای ری شهری مدتی مهمان ما بود. گفتیم در ساختمان نمایم و برویم در خیابان امن‌تریم. صبح که شد ایشان گفت، «تو چه جور اینجا تاب می‌آوری. هر لحظه با صدای موشک از جا پریدیم.» گفتیم، «بله. آنهایی که در تهران هستند، هر چه می‌گویم که باور نمی‌کنند.» خلاصه آقایان را بردیم توی آپدرا خانه ستاد جا دادیم. خبرهای بدی از جبهه‌ها می‌رسید و بچه‌های انقلابی را هم که به بازی نمی‌گرفتند. وقتی اوضاع را گزارش کردم آقای منتظری خیلی ناراحت شد و تا صبح خوابش نبرد. صبح فردا هم زمانی بود که به همه گفته بودیم آماده دفاع تن به تن باشیم و کوکتل مولوتف درست کنند. شهید رجائی که گزارشها را که شنید به شدت ناراحت شد و گفت باید برویم تهران خدمت حضرت امام. آنها همین کار را کردند. من بعدها از طریق آقای طاهری گزارش آن جلسه را شنیدم. حضرت امام همه را ارجاع داده بودند به بنی صدر. جلسه‌ای با بنی صدر گذاشتند و او نه تنها گزارشها را نفی می‌کرد، بلکه در آن

حضرت امام (ره) منصوب شده بودم که آنجا بروم و آقایان نظامی‌ها از طریق من اخبار را به اطلاع مرکز می‌رسانند. حمله که آغاز شد انتظار این بود که من به منطقه بروم و حضور داشته باشم که می‌رفتم. تنها کاتال ارتباطی تا یکی دو هفته من بودم تا آقایان آمدند و مستقر شدند. روزی که شهید رجائی و سایر مسئولان به پایگاه آمدند، قسمتی از خوزستان تسخیر شده بود. من بارها به مرکز گزارش داده بودم، اما بنی صدر گفته بود فلانی طلبه است و از این چیزها سر در نمی‌آورد و ما آنجا نیرو زیاد داریم. بالاخره با اصرار فراوانی که ما داشتیم آمدند آنجا که اوضاع را از نزدیک مشاهده کنند. پایگاه وحدتی مهناسرائی داشت که در قسمت جلوی آن زیلو انداخته بودند که حیاطاً اگر کسی می‌خواست نماز بخواند، از آنجا استفاده کند. بنی صدر، آقای هاشمی و مقام معظم رهبری و عده‌ای از فرماندهان قبل از ظهر آمده بودند و می‌خواستیم ناهار بخوریم که گفتند بهتر است منتظر بنامیم تا شهید رجائی هم بیاید. او گفته بود جلسه هیئت دولت که تمام شود راه می‌افتد. هوابیما تأخیر داشت و بنی صدر هم سخت عصبانی بود که چرا معطلش کرده‌ایم.

بالاخره شهید رجائی آمدند؟
بله، یک ساعتی گذشت با بی‌سیم خبر دادند که هواپیماهای ایشان نشسته است. من همراه عده‌ای به استقبال او رفتم. وقتی آمد گفتیم سفره را بچینیم. گفت که نماز ظهر و عصرش را نخونده است و همراه سه چهار نفر از وزرا که معلوم می‌شود وضو گرفته بودند روی زیلوی پشت سر یک سرپاز نیروی هوایی که به نماز ایستاده بود، ایستادند. من آن سرپاز را می‌شناختم. بچه متدینی بود، ولی آقای رجائی و دیگران او را نمی‌شناختند. بنی صدر این صحنه را که دید بیشتر جوش آورد. شهید رجائی نمازش را خواند و از تأخیر عذر خواهی کرد. ناهار را خوردیم و با هلیکوپتر در منطقه گشتی زدیم و مشخص شد که گزارشهای ما واقعی بوده‌اند و دشمن از فکه پیش آمده و بخشهایی را در اختیار گرفته. غرض اینکه می‌خواهم عرض کنم، شهید رجائی در هنگامی هم که نخست‌وزیر و رئیس جمهور بود، خیلی راحت پشت سر یک سرپاز عادی می‌ایستاد و به جماعت نماز می‌خواند و در اجرای احکام دین، نگاه و لحن شماتت‌بار احدالناسی در او اثر نداشت.

آیا پس از آن که حضرت امام (ره) اعلام کردند مسئولان سخنرانی نکنند، از رفتار و شیوه شهید رجائی خاطره‌ای به یاد دارید؟
بله. او یک سفر آمده بود خوزستان تا از کارخانجات هفت تپه و نیشکر بازدید کند. زمانی بود که اختلافات او و بنی صدر بالا گرفته و از جانب حضرت امام، هیئت حل اختلاف تشکیل شده بود. شهید رجائی از کارخانجات بازدید دوستانه‌ای کرد و همه آزادانه دوستانه گزارشهای خود را به او دادند. بعد از ظهر قرار شد کارکنان و مسئولان را جمع کنیم تا با نخست‌وزیر ملاقات کنند. همه در یکی از سالنهای بسیار بزرگ کارخانه جمع شدند. شهید رجائی، تعدادی از وزرا و مهندس غرضی، استاندار خوزستان هم حضور داشتند. از شهید رجائی خواستیم برای حضار سخنرانی کند. گفت امام فرموده‌اند مسئولین صحبت نکنند و من هم نمی‌توانم خلاف امر امام کاری کنم. احتیاط، عقل و دین او این‌گونه ایجاب می‌کرد که سوزه به دست دشمن ندهد. به من گفتند که از جانب او صحبت و از همه تشکر کنم و بگویم که شرایط، شرایط ویژه‌ای است. بعد هم رفتم بازدید از



جلسه عامل و مقصر اصلی پیش نرفتن امور، حضرت امام را معرفی کرد. می‌گفتند او وقتی صحبت می‌کرد رگهای گردنش زده بیرون و همه را زیر سؤال برده و گفته بود که او قهرمان ملی و منجی کشور است و همه دست به دست هم داده‌اند تا نگذارند او کشور را نجات دهد. اعضای جلسه دیده بودند با این موضعگیری بنی صدر کاری نمی‌شود کرد و رفته بودند که ببینند چه می‌توانند بکنند.

و خاطره دیگری؟
خاطره دیگر برمی‌گردد به خصومتی که مردم در قوفول و اندیمشک با هم داشتند. اندیمشک جایی بود مهاجرنشین و در قوفول جایی بود که در مقابل تهاجم صدام مقاومت می‌کرد. اندیمشک شهر توریستی بود و قطار هم از آنجا عبور می‌کرد و آبادتر هم بود، اما بخشی از در قوفول محسوب می‌شد. مردم اندیمشک در قوفول‌ها را قدرت استکباری تصور می‌کردند و خلاصه مسائل فراوانی به همین علت به وجود آمده بود. ما داشتیم همراه آقایان منتظری، طاهری اصفهانی، شیخ حسن ابراهیمی و شهید رجائی از در قوفول به اندیمشک می‌رفتیم که من فرصت را غنیمت شمردم و موضوع را مطرح کردم و گفتیم با مستقل شدن اندیمشک، همه این قضایا حل می‌شود. آقای منتظری پرسید، «پس چرا این کار را نمی‌کنید؟» آقای رجائی گفت چشم و این ماجرا گذشت تا قضیه هفتم تیر پیش آمد و سید محمد کاظم دانش نماینده اندیمشک شهید شد. من که با بنی صدر دعوا کرده بود و نمی‌توانستم با او کار کنم، گفتند بیا برو اندیمشک به عنوان نماینده. رفتم و مردم گفتند که باید آنجا فرمانداری شود. آن موقع آقای ناطق‌نوری وزیر کشور بود. نامه‌نگاری کردیم و خبری نشد. به کلی ناامید شده بودیم که یک روز آشیخ اسماعیل معزی، معاون پارلمانی آقای ناطق‌نوری گفت، «فائزانی! مژده! آقای رجائی آنچه را گفتی در جلسه هیئت دولت مطرح و تصویب کرده!» او هیچ چیزی را از یاد نمی‌برد و سیر و سلوک و حساسیتش، ویژه خودش بود.

ماجرا بازسازی در قوفول چه بود؟
یکی از آنها کارهای ظاهراً غیرعقلانه، ولی متعدهانه و عاشقانه‌ای بود که انجام دادیم. در قوفول زیر موشک باران بود و توپ و خمپاره بود که روی سر مردم می‌ریخت. اوضاع طوری بود که گاهی معلوم بود که مثلاً ساعت ۱۱ با موشک‌های دوربرد می‌زدند. با این همه مردم در قوفول مانده بودند و مقاومت می‌کردند. ما می‌خواستیم به شکرانه این مقاومت، شهر را بازسازی کنیم تا موجب تقویت مردم آن شهر شود. ستادی تشکیل دادیم و مسئول تعیین کردیم. بعد دیدیم که باید پول جور کنیم. زنگ زدیم به انمه جمعه. خود من هم رفتم قم منزل آقای منتظری و مسئله را مطرح کردم. گفت، «شیخ! دیوانه شدی.» گفتیم، «دیوانه نبودم که از این کارها بدمی.» گفت، «چه می‌خواهی؟» گفتیم، «پول!» بالاخره پانصد هزار تومان به من داد که آمدم حسابی باز کردم. بعد مرحوم خلخالی آمد پیش ما. آن موقع رئیس ستاد مبارزه با مواد مخدر بود. گفتیم برای این کار نمی‌خواهم از بودجه دولت استفاده کنم و سرپاز دولت بشویم که خودش مسئله دارد. شما که این قدر پور در اختیار داری بده به ما.» گفت، «که چه کار کنی؟» گفتیم، «که در قوفول بازسازی کنیم.» گفت، «حالا چقدری می‌خواهی؟» گفتیم، «حداق ۵۰ میلیون تومان!» خلاصه بر سر ۲۰ میلیون تومان به توافق رسیدیم و چک آن را گرفتیم. این مبلغ در سال ۵۹ خوب پولی بود و وضعمان خوب شد.

فرآیند بازسازی در قوفول چه بود؟
کارگر نداشتیم. زنگ زدیم خمین که قبلاً آنجا بودم. خدا خیرشان بدهد. ۶۰ نفری آمدند کمک. از جاهای دیگر هم آمدند. گاهی بنایی را می‌ساختند و دشمن توپ می‌زد همان را خراب می‌کرد و دوباره از نومی‌ساختیم. خیلی‌ها این کار ما را تخطئه می‌کردند و آن را نوعی دیوانگی می‌دانستند و می‌گفتند شیخ، یعنی من موجی شده! **شهید رجائی چه نظری داشتند؟**
یک شب با ایشان تماس گرفتیم و گفتیم چنین کاری را شروع کرده‌ایم و خیلی‌ها تخطئه می‌کنند. گفتیم ما از شما چیزی نمی‌خواهیم و از این طرف و آن طرف، پول و امکانات جمع می‌کنیم، فقط چون شهر دائماً زیر موشک و خمپاره است، مشکل شیشه داشتیم. دستور بدهید شیشه را به قیمت دولتی به ما بدهند. او مرا بسیار تشویق کرد و گفت حتی یک لحظه هم دست از این کار برندارم و به حرف هیچ کس هم گوش ندهم. ما دائماً ناچار بودیم شیشه خانه‌های در قوفول را تعویض کنیم. شهید رجائی تنها مسئولی بود که روحیه ما را در این کار تقویت کرد.